

رہیافت‌های هویت سرزمینی و دینی در کتاب تاریخ سیستان

ام البنین شہریاری، دانشجوی دکتری دانشگاه ادیان و مذہب*
نعمت اللہ صفری فروشانی، استاد مجتمع آموزش عالی تاریخ، سیرہ و تمدن اسلامی
جامعہ المصطفی قم

چکیده

کتاب تاریخ سیستان در زمرہ منابع مکتوبی است کہ بہ دلیل ظرفیت‌های نوشتاری و اطلاعات آن می‌تواند عرصہ مهمی برای مطالعہ رویکردهای مؤلف در چارچوب نظام ساختاری متن کتاب باشد؛ زیرا مؤلف این اثر علاوہ بر فارسی‌نویسی سرہ، تلاش کردہ است تا در مجموعہ‌ایی از لغات و واژگان پر مفہوم، ضمن انتقال رخدادهای تاریخی، بہ‌گونه‌ایی پایبندی خویش را بہ پاسداشت مرزهای سرزمینی و یا نگاشت باورهای اعتقادی و دینی اعلام نماید؛ بنابراین اساس، خواست این مقالہ: «رہیافت‌های هویت سرزمینی و دینی کتاب تاریخ سیستان» است کہ می‌تواند علاوہ بر واگویی اندیشہ‌های هویت سرزمینی نویسنده، پایبندی وی بہ اعتقادات دینی و اصول مذہبی او را تبیین نماید، یکی از راه‌های دستیابی بہ این رہیافت‌ها می‌تواند گزینش و نوع چینش اخبار تاریخی و ہم چنین کاربست واژگان باشد کہ در مقام یافت پرسش‌های پژوهش بر اساس مطالعات کتابخانہ‌ای و بہ روش توصیفی - تحلیلی نائل آید. نتایج حاصلہ از این پژوهش بیانگر این است کہ نویسنده در این اثر نسبت بہ سرزمین یا زادبوم خود موضعی جانب‌دارانہ داشته و برای آن هویتی مستقل قائل بودہ و بہ نظر می‌رسد موضوع هویت سرزمینی را بر هویت دینی خویش مقدم داشته، بہ‌گونه‌ای از تسامح دینی و مذہبی برخوردار بودہ است.

واژگان کلیدی: متون تاریخی، زادبوم نگاری، هویت سرزمینی، هویت دینی، تاریخ سیستان.

تاریخ پذیرش: ۹۸/۰۳/۳۰

تاریخ دریافت: ۹۷/۱۰/۲۱

*E-mail: shahryari2293@gmail.com

مقدمه

زادبوم نگاری و پرداختن به تاریخ محلی در قرون چهارم و پنجم هجری جایگاه ویژه‌ای در بین نویسندگان شهیر این عصر داشته است. بدون شک می‌توان نخستین انگیزه نویسندگان این نوع منابع را در بازیابی هویت سرزمینی ایشان دانست. هر یک از این مورخان، بر اساس زاویه دید، نوع نگرش یا گرایش فکری و باور اعتقادی خود، سبک و سیاق مخصوص به خود را در استفاده از واژگان و لغات و نوع گزینش و چینش اخبار به کار گرفته‌اند. بی‌تردید تفاوت‌های فاحش در میان رویکردهای تاریخی، اعم از گزینش و چینش اخبار تاریخی، برمدار مدل مرسوم و کهن تاریخ شفاهی و به زبان عربی بوده است، لیکن نویسنده ناشناخته کتاب تاریخ سیستان، ضمن نقل رویدادهای تاریخی این سرزمین، کوشیده است تا ادبیات غنی فارسی را در قالب واژگانی اصیل و بی‌تکلف پس از چند قرن گسترش و تسلط زبان عربی، بازتولید و رواج دهد تا مخاطبینی که زبان عربی نمی‌دانند نیز از دانستن شرح حوادث و اتفاقات این خطه از ایران بی‌بهره نمانند. به طوری که کوشش نویسنده، این کتاب را در زمره یکی از آثار مهم ادبی و منابع ارزشمند تاریخ محلی قرار داده است.

طرح مسئله

قرن چهارم و پنجم هجری عرصه تولید و نشر کتاب‌های زادبوم نگاری است که رویکرد مورخان آن اغلب برمدار سرزمین به‌مثابه وطن بوده است آثار متقدم تاریخ‌های محلی چون تاریخ بخارا، تاریخ قم و...؛ که اغلب به زبان عربی تدوین شده است به نظر دغدغه‌ای درگرو مذهب و سیاست داشته‌اند لیکن تاریخ سیستان در زمره منابع تاریخی به زبان پارسی است که تلاش کرده بخشی از هویت سرزمینی را بازنمایانده و از خلال گزینش و چینش اخبار اطلاعات تاریخی مهمی را به نسل‌های بعدی منتقل کند. از آنجاکه این اثر دارای ابعاد مختلف ادبی، تاریخی، جغرافی و حتی اقتصادی است در این پژوهش مقرر است تصویری را که نویسنده از هویت سرزمینی و دینی ارائه می‌دهد تبیین کرده و از خلال آن به این سؤال پاسخ داده شود:

هویت سرزمینی و مؤلفه‌های هویت دینی در کتاب تاریخ سیستان چگونه انعکاس یافته است؟
 رهیافت‌های نویسنده از تصویر هویت سرزمینی و یا مؤلفه‌های هویت دینی چه بوده است؟
 بی‌تردید یافت و ترسیم این تصویر با مشکلات اساسی مواجه است؛ از جمله مفقود بودن بخش‌هایی بخش‌هایی از کتاب، فقدان نویسنده و ناشناس بودن او که مزید بر علت شده است. از این‌رو نگارنده این

سطور ناگزیر باید از منظر واژگانی و تحلیل گفتمان و محتوا، اثر تاریخی تاریخ سیستان را بکاود تا از خلال واژگان و نوع گزینش و چینش رویدادهای تاریخی برجا مانده در آن، به نگرش و بینش نویسنده پی برده و ارکان هویت سرزمینی و دینی را بازیابی کند.

پیشینه تحقیق

شیوه مرسوم مطالعات تاریخی یعنی توصیف دقیق و تحلیل داده‌ها می‌تواند در این پژوهش راهگشا باشد. افزون بر این بهره‌گیری از روش تحلیلی در بازنمایی تمایلات و گرایشات مؤلف نیز بسیار نافع است هرچند مطالعات مقدماتی بر مطالعات و پژوهش‌های پیشین درباره کتاب تاریخ سیستان نشان داد که محققان و نویسندگان سلف کمتر به موضوع مورد بحث این مقاله پرداخته‌اند. اما از دیگر زوایا این کتاب بارها و بارها از نظر محققان گذاشته و نزد آنان چندان مهجور نبوده، پژوهندگانی به آن پرداخته‌اند از جمله:

- کتاب تاریخ سیستان (از آمدن تازیان تا برآمدن صفاریان) تألیف ادموند کلیفورد باسورث ترجمه حسن انوشه از جمله مطالعاتی است که ضمن بررسی دقیق حوادث و رخدادها ذکر شده در کتاب تاریخ سیستان (مؤلف ناشناخته)، به تطبیق و صحت‌وسقم رویدادهای آن با دیگر منابع هم‌زمان پرداخته است. و در قسمت‌هایی نیز به انگیزه و گرایش‌های ملی و دینی نویسنده مذکور اشاراتی کرده است. باینکه باسورث با دقت و حوصله زیادی این کتاب را موردعلاقه خویش قرار داده لیکن جزییاتی که مقاله پیش رو به آن پرداخته موردنظر وی نبوده، بیشتر کلیات را در نظر داشته است. اما از بعد اعتبارسنجی این کتاب مورد استفاده مقاله حاضر قرار گرفته است.

- کتاب تاریخ‌نگاری محلی ایران دوره اسلامی تألیف عبدالرحیم قنوت، به سیر تاریخ‌نگاری محلی تا سده هفتم هجری و واکاوی آنان پرداخته و در کتاب خویش وجه اشتراکات این کتاب‌ها را برشمرد، به انگیزه، تمایلات و رویکردهای نویسنده‌های آنان توجه نموده است. وی در خصوص کتاب تاریخ سیستان به زوایای مختلفی از جمله: انگیزه مؤلف، فضای سیاسی و اعتقادی آن زمان، مخاطبین و اشاره کرده است که می‌توان در این نوشتار از آن بهره برد.

- کتاب واکاوی تاریخ سیستان، اثر جواد اوپسی نیز از جمله کتاب‌های دیگری است که نویسنده هدفش را از نگارش آن، قابل‌فهم کردن کتاب تاریخ سیستان و تلخیص آن ذکر می‌کند. این کتاب در واقع به بازنویسی کتاب تاریخ سیستان پرداخته، تعلیقاتی که نتیجه مطالعات و کار میدانی او بوده را به

آن افزوده و ادعا دارد احتمالاً اولین نویسنده کتاب تاریخ سیستان، از خاندان کیانی بود و بعد از گذشت چند نسل، نوه نویسنده قبلی، کتاب جدش را به اتمام رسانده است البته وی سندی متقن و دلیلی علمی برای اثبات ادعای خود نمی‌آورد. با توجه به اینکه محدوده جغرافیایی سیستان بزرگ در زمان نویسنده با زمان حال بسیار تغییر کرده و بخش اعظم این سرزمین در خاک افغانستان واقع گردیده است تحقیقات میدانی جواد اویسی ناقص می‌باشد از طرفی هر واژه یا گزاره تاریخی باید در ظرف زمانی خود مورد قرار گیرد که متأسفانه این مهم لحاظ نشده است.

- کتاب سرزمین عیاران (گزیده تاریخ سیستان) از مجموعه قند پارسی به کوشش محمدحسین مجدم، اثری است که نویسنده گزیده‌ای از کتاب فوق را گزینش و انتخاب نموده است و به فراخور شرح، برخی از لغات و اصطلاحات متن را معنی نموده است. این کتاب نیز در باب موضوع خوارج اطلاعات جزئی‌تری به دست می‌دهد همچنین در درک اصطلاحات و واژه‌ها تا حدودی یاری‌رسان بوده است.

علاوه بر این‌گونه کتاب‌ها و آثار که مؤلفین بسیاری را از گذشته تاکنون به مطالعه و بررسی کتاب ارزشمند تاریخ سیستان واداشته، پایان‌نامه‌های دانشگاهی و مقالات علمی متعددی چه از بعد تاریخی و چه از منظر ادبی اختصاص به آن داشته است از آن جمله‌اند:

- بررسی عناصر دستور تاریخی در تاریخ سیستان نوشته امیر قلی سلیمانی عنوان پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد (دانشگاه یزد) می‌باشد که وی ابتدا قواعد مربوط به هر مورد دستوری را استخراج نموده سپس مثال‌ها و شواهدی که مبین دستور تاریخی زبان فارسی باشد فهرست کرده است. این پایان‌نامه نیز فقط به لحاظ ادبی درخور اعتناست.

- سعید طاووسی مسرور مقاله‌ایی تحت عنوان مطالعه لایه‌ای تاریخ سیستان نگاشته است که وی از منظر سبک نگارش کتاب و قدمت آن، به بررسی کتاب پرداخته است. البته نکته درخور اعتنای این مقاله، برداشت وی از انگیزه مؤلف اولیه است که مسرور انگیزه وی را انگیزه‌ای بیش از نگارش تاریخ محلی می‌داند که سعی کرده ادبیات و دانش‌های ایران باستان را در سده پنجم هجری احیا کند و برای ادعا خویش به استناداتی از متن کتاب مذکور اشاره می‌کند و می‌گوید که تاریخ سیستان زبانی را نگه‌داشته که حدود ۵٪ واژه‌های آن از میان رفته است (مسرور، ۱۳۹۳: ۵) این مقاله نیز از بعد اینکه زبان به‌مثابه میراث وطنی و هویتی در نظر گرفته شده است در این نوشتار مؤثر واقع گردیده است.

مقاله سبک‌شناسی تاریخ سیستان تألیف برات علی دهمرده به شیوه تاریخ‌نگاری نویسنده پرداخته است که اطلاعات آن به دلیل کلی‌گویی یا اختصار اطلاعات زیادی به دست نمی‌دهد و بیشتر از منظر ادبی این کتاب مورد ارزیابی قرار گرفته است. در میان این آثار کسی از نویسندگان دغدغه‌های دینی و وطن‌دوستانه نویسنده کتاب تاریخ سیستان را مورد واکاوی قرار نداده است. که این جستار سعی در پرداختن به آن دارد.

کتاب تاریخ سیستان و نسخه‌های آن

از جمله منابع بسیار مهم تاریخ محلی و سیاسی کتاب تاریخ سیستان می‌باشد که مؤلف یا مؤلفینی ناشناخته آن را بین سال‌های ۴۴۵-۷۲۵ هجری قمری در چند بازه زمانی به زبان فارسی نگاشته‌اند. نکته قابل‌تأمل در این کتاب این است که علاوه بر اینکه نام نویسنده یا نویسندگان درج نشده، آنان عنوانی نیز برای آن در نظر نگرفته بودند که سؤالات زیادی را در این خصوص به ذهن متبادر می‌سازد و اینکه آیا به‌طور عمد این اتفاق افتاده و یا به‌مرورزمان و سیر حوادث روزگار نسخه اصلی آن را از بین برده و نسخه‌ایی که بعدها در سال ۱۳۰۴ مورد استفاده و تصحیح محمدتقی (ملک‌الشعرا) بهار (۱۳۱۴) قرار می‌گیرد نام و نشان کتاب و نویسنده را بر خود نداشته است. اینکه چرا نویسنده اول نامی از خود به‌جای نگذاشته و پس‌از آن نویسنده یا نویسندگان بعدی به تأسی از آن، عنوانی انتخاب ننموده و نام خود را نیز در پای آن نوشته‌اند به نظر عجیب می‌رسد. کما اینکه ملک‌الشعرا بهار به‌محض رؤیت کتاب، با توجه به مندرجات آن، مبادرت به انتخاب عنوان را در سال ۱۳۰۴ تاریخ سیستان پس از تصحیح آن برایش می‌نماید. البته پیش از آن این عنوان را در پاورقی روزنامه ایران قدیم (از شماره ۴۷۴ تا ۵۶۴ مورخ ۱۲۹۹-۱۳۰۲ هجری) که قسمت‌هایی از این کتاب برای اولین بار چاپ می‌گردید انتخاب شد. پس نسخه اصلی کتاب خنثی و با کاغذ خان بالغ زرد به خط نسخ بسیار پخته با عناوین قرمز بوده که در هر صفحه ۱۷ سطر و هر سطر بین ۱۴-۱۵ کلمه و بسیار کم نقطه وجود داشته است. ظاهراً این نسخه قبل از سال ۸۶۴ از روی نسخه قدیمی‌تری که دیگر وجود نداشته نوشته شده است (بهار ۱۳۱۴: ۱۷) با توجه به اینکه بخش‌هایی از کتاب از میان رفته، کتاب حاضر با داستان‌گرساسب شروع می‌شود و تقریباً دربردارنده تاریخ مفصل سیستان می‌باشد شاید بتوان آن را در زمره تک‌نگاری‌های محلی به شمار آورد که بعدها افراد دیگری به تبویب و تکمیل آن پرداخته‌اند. «از بعضی قسمت‌های کتاب پیداست که مؤلف آن کتاب خود را ساخته و پرداخته نکرده و مثل آن است که خواسته

باشد بعد از فراهم آوردن این نسخه بار دیگر در تضعیف آن دست برده و نقایض آن را تمام سازد و چنین توفیقی نیافته است.» (بهار، ۱۳۱۴:۱۷) درباره مؤلف و یا مؤلفان آن و قدمت کتاب نیز نظرات گوناگونی مطرح است همچنین عده‌ایی معتقدند که اصل کتاب به زبان عربی بوده و نسخه موجود در واقع ترجمه فارسی آن می‌باشد. اولین کسی که این نظر را مطرح کرده شاه حسین بن ملک غیاث‌الدین مؤلف کتاب احیاءالملوک سیستان می‌باشد وی معتقد است که این کتاب را شخصی به نام ابوعبدالله که از ثقات راویان حدیث است به زبان عربی نگاشته و سپس شخصی به نام ابو محمد آن را به فارسی ترجمه نموده و بعد از آن امیر فاضل امیرمحمد مبارز که جد مادری مؤلف احیاء الملوک است به آن تعلیقاتی افزوده است که چند جزء از آن نسخه تا زمان کودکی مؤلف در سیستان موجود بوده است (غیاث‌الدین محمود سیستانی، ۱۱:۱۱۲۴) این نظریه را ملک‌الشعرا بهار مصحح کتاب تاریخ سیستان نپذیرفته با مستندات علمی و تخصصی چه به لحاظ تاریخی و چه نوشتاری و ادبی در مقدمه‌ی کتاب فوق به تفصیل به رد آن پرداخته است. (تاریخ سیستان ۱۸ - ۳۳)

اهمیت کتاب تاریخ سیستان

کتاب تاریخ سیستان در تکوین سازه‌های گمشده یا کمتر دیده‌شده برشی از تاریخ سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی این دیار جایگاه برجسته‌ای داشته و توانسته است بخشی از رسوبات هویتی سیستانیان را متجلی نموده، احیاگر سنت‌های فراموش شده آنان باشد؛ و از سویی حلقه‌های گم‌شده تاریخ صفاریان را که دیگر نویسندگان در اتصال آن یا ناتوان بوده و یا به‌عمد در پیوند آن به تاریخ ایران اسلامی کوتاهی کرده‌اند، مورد استفاده خویش قرار دهد. تا پیش از شناختن این کتاب از سوی نویسندگانی چون بارتولد شاید تأسف وی به‌جا بوده که تاریخ مستقلی درباره دودمان صفاری در دست نیست اما به قول باسورث این شکاف را در تاریخ، کتاب تاریخ سیستان پر کرده است. به طوری که تقریباً یک‌سوم کتاب به تاریخ سیستان و امرای صفاری در طی کمابیش ۱۴۰ سال میان به قدرت رسیدن یعقوب و تصرف سیستان به دست غزنویان در سال ۳۹۳ ق. اختصاص دارد. تعلق خاطر نویسنده به صفاریان و ذکر نسب نامه آنان در این کتاب، خنثی‌کننده سودمند نگرش دشمنانه تقریباً همه منابع دیگر است که صفاریان را راهزنانی می‌دانستند که بنیاد قدرت را در جنوب ایران سست کرد و موجب براندازی دودمان طاهریان در خراسان گشت. «(باسورث، ۲۳۲، ۱۳۹۳)

هم‌چنین نویسنده ناشناس کتاب تاریخ سیستان تمایلات میهن‌دوستی و همدلی آشکار خود را از جنبش‌هایی که علیه دستگاه خلافت و عرب‌ها در سیستان پیا شده از جمله جنبش حمزه آذرک نشان داده اطلاعات جامعی در این خصوص ارائه کرده است. علاوه بر این‌گونه اخبار که عمدتاً در دیگر منابع نشانی از نقل آن‌ها نیست؛ توجه به مرزهای این سرزمین و سرحدات آن، از دیگر اختصاصات تاریخ سیستان محسوب می‌شود. با توجه به اهمیت این منطقه چه پیش از اسلام وجه پس‌از آن و اینکه جغرافی‌نویس سده چهارم هجری ابن رستم، سجستان را یکی از دوازده استان یا ایالت ایران‌شهر (کشور ایران دوره ساسانیان) قلمداد کرده است (همان: ۱۸) کتاب تاریخ سیستان قلمرو این سرزمین و روستاها و توابع آن دقیقاً مشخص کرده است. آنچه که باعث شده تا مصحح این کتاب نام تاریخ سیستان را بر آن بنهد دقیقاً همین مسئله یعنی موضوع کتاب و اختصاصی بودن جغرافیایی این سرزمین است. این کتاب حاوی گزارش‌های دقیقی در خصوص امور اقتصادی، وضعیت معیشتی مردم، میزان دریافت و نحوه پرداخت مالیات‌ها شهرسازی و معماری، قحطی و یا گرانی بعضی ارزاق از جمله غلات تحت تأثیر بعضی شرایط سیاسی و یا اقلیمی و حتی نرخ اقلام می‌باشد که حکایت از نگاه جامع‌گرا، دقیق و نکته‌سنج مؤلف دارد به‌طوری‌که رهیافت‌های هویت سرزمینی و دینی وی را آشکار ساخته؛ تصویری زنده و واقعی را در ذهن مخاطب مجسم می‌سازد؛ و لذا از این منظر مؤلفه‌های هویتی را که نویسنده به آن توجه داشته یک‌به‌یک برمی‌شماریم و رهیافت‌های او را از جان کلامش برمی‌کشیم

مؤلفه‌های هویت سرزمینی در تاریخ سیستان: گرچه واژه هویت، واژه‌های مدرن است لیکن یافت عناصر هویت‌بخش از لابه‌لای سطور این اثر تاریخی خواست مقاله حاضر است. سه عنصر اصلی هویت، جغرافیای سرزمینی، زبان، دین و معدودی عناصر دیگر می‌باشد که هرکدام از آن‌ها از سازه‌های مختلف تشکیل شده است. هویتی یعنی آنچه که باعث تشخیص فرد می‌شود از این مفهوم پیداست که هویت، حقیقت و چیستی و هستی را می‌رساند. هویت یک پدیده نشانگر هیئت و ماهیت وجودی آن ذات است.. عناصر تشکیل‌دهنده هویت سرزمینی یا وطنی را می‌توان جغرافیای سرزمینی، زبان، دین، قومیت (نژاد) تاریخ، فرهنگ و نیای مشترک و معدودی عناصر دیگر دانست.

انعکاس جغرافیای سرزمینی در تاریخ سیستان

یکی از مؤلفه‌های هویت ملی، واحد سرزمین است که به‌مثابه زادبوم و مکان نشو و نمای افراد، می‌تواند چنان علقه و وابستگی در آنان ایجاد کرده که در آنجا احساس آرامش و امنیت کنند و تا جایی

پیش رود که جان خود را در راه پاسداشت آن فدا کنند و به وجودش مباحثات ورزند. عشق و حب به وطن در مفهومی فراتر چنانچه به تعصب شدید و افراطی‌گری تبدیل گردد می‌تواند به برتری‌جویی یک ملت بر ملت دیگر و یا یک سرزمین خاص بر سایر سرزمین‌ها، تعریف و تمجید وافر از دیار خود و تحقیر و توهین و کوچک شمردن سایر ملت‌ها و سرزمین‌ها و درنهایت جنگ و خونریزی و غارت منجر گردد. درواقع همه ارزش‌های اخلاقی و انسانی افراد از این زاویه تحت‌الشعاع سرزمین به‌مثابه وطن و زادبوم قرار می‌گیرد؛ از این رو، وطن‌دوستی و وطن‌خواهی می‌تواند به فرد هویت بخشد و باعث تمایز او از سایرین گردد. از این منظر درک این جمله‌ی باسورث چندان دشوار نیست که می‌نویسد: "وطن‌دوستی محلی، سخت بر مؤلف سگری تاریخ سیستان غلبه دارد." (باسورث، ۱۳۸۵: ۱۳) نویسنده تاریخ سیستان در قالب کلمات، جملات نوع انتخاب و چینش و چگونگی پردازش اخبار تاریخی اشاراتی مفصل به حدود سیستان به‌مثابه زادبوم خود دارد. آنچه در زیر می‌آید توجه خاص او به مسئله واحد سرزمین است که در این تحقیق هویت سرزمینی نام‌گرفته است.

- مرزهای سیستان: یکی از اختصاصات تاریخ محلی نویسی یا زادبوم نگاری، بیان حدود و مرزهای سرزمینی است. اگرچه در منابع تاریخی گاه تصویری مجمل و بسیار محدود از سیستان ارائه شده است اما تصویری که نویسنده تاریخ سیستان با بیان جزئیات ترسیم می‌کند بسیار وسیع‌تر از آنچه منابع معاصرش ارائه داده‌اند بوده است. وی در این کتاب حدود سیستان را این‌چنین گزارش می‌دهد: "طول سیستان از نواحی خراسان تا حد سند و عرض سیستان از کرمان تا حد هند است اما کور سیستان اسفزار، جیلنیه، سر دره هندقانان و فراه و اوق و خواش، فشنج، نوزاد، بست، زمین داور، رخج رکش، رودبار، زابل و کابل." (تاریخ سیستان: ۲۰) این قلمرو را باسورث پذیرفته و می‌نویسد: تصور نویسنده در اینجا از سیستان بزرگ‌تاندازه‌ای با امپراتوری‌های فاتحان دیرینه این ناحیه، مانند سکاها، کوشان‌ها و هپتال‌ها که قلمرو آن‌ها گاه از سیستان تا هندوکش و شمال هند می‌رسید، مطابقت دارد. (باسورث، ۱۳۹۲: ۱۹) حال آنکه جغرافیادانی چون مقدسی بیشتر شهرهای سیستان را جزو بلاد خراسان به حساب آورده و می‌نویسد شهرهایش اندک است. (مقدسی، ۴۸۳، ۴۴۴، ۴۳۳) هم و درجایی می‌گوید: "برخی از این شهرها به سگستان نسبت داده می‌شود و این نادرست است و کمتر کسی است که مانند من آن‌ها را جدا شناسایی کند." (همان، ۴۳۲) از جمله این شهرها و بیست و غزنین و چند شهر دیگر را نام می‌بردند درحالی‌که نویسنده تاریخ سیستان و دیگر نویسندگان این نواحی را قسمتی از سیستان می‌دانند. ابن‌حوقل در قرن چهارم نیز درباره آن گوید طول آن سی فرسخ است از ناحیه کوبین سر راه

قهبستان تا پل کرمان سر راه فارس در مرز سیستان در سومین منزلگاه سر راه زرنج به نماشیر و عرض آن دریاچه یک مرحله است." (لسترنج، ۱۳۹۳: ۳۶۲) اما درباره‌ی مرکز سیستان همه زرنج را ذکر کرده‌اند و می‌نویسند: زرنج قصبه سگستان است. دژی استوار با ساختی شگفت‌انگیز دارد. (مقدسی، ابن حوقل، تاریخ سیستان، اصطخری) در شرح چگونگی بنای سیستان نیز نویسنده کتاب تاریخ سیستان، معتقد است: "بنای سیستان را گرشاسب نهاد و هنگامی که ضحاک به ویران کردن جهان و ستم به جهانیان می‌پردازد شهر زرنج را برآورد و پیش‌بینی کرد که آبادانی شهر تا ۴۰۰۰ سال بپاید. پس از چندی بست، الرخج، زمین داور و کابل را نیز که متصرفات پیشین نیای مادری گرشاسب یعنی همسر جمشید بودند به قلمرو او افزوده شدند وی ادامه می‌دهد که در دوره خلافت اسلامی این سرزمین‌ها را از نظر اداره مالی بخشی از سیستان به شمار می‌آوردند." (تاریخ سیستان: این قول را پاره‌ای از جغرافی‌نویسان مسلمان نیز تأیید می‌کنند (لسترنج: ۱۸). او کتاب تاریخ سیستان را با چگونگی بنای سیستان توسط گرشاسب آغاز می‌کند و صفحاتی چند را به این مهم می‌پردازد؛ سپس به ذکر اختصاصات و ویژگی‌های منحصر به فرد سیستان می‌پردازد و آنرا با داستان‌های عامه پسند و عجیب و غریب گره می‌زند. توجیه وی از انگیزه‌اش در نقل این گونه روایات و افسانه‌ها این است: "ما را غرض اندر این کتاب فضل شهر خویش است تا هر که بخواند معلوم گردد او را که سیستان همیشه از میان عالم مفروز بودست و به ذات خویش قائم و آنرا به جای پیوسته نکردند الا بسیاری شهرها کردند و بدانان در پیوستند. (تاریخ سیستان: ۸۹) خودنمایی وی در بزرگ‌نمایی سیستان آنجایی دیده می‌شود که وی سیستان را مرکز ایران زمین می‌داند. وی علاوه بر روایت‌های تاریخی به افسانه سرایی که هیچ منشأ و جایگاه تاریخی ندارد پرداخته؛ درستی و نادرستی این گونه روایات را هم از خود ساقط کرده و از قول کتب دیگری چون عجایب بر و بحر که دیگر موجود نیست نقل می‌کند. (تاریخ سیستان: ۵۹) وی با نقل این گونه روایات افسان‌های، علاوه بر اینکه برای مرزهای سیستان استقلال و هویتی متمایز در نظر گرفته و آن را در چارچوب سرزمینی غیر از خراسان معرفی کرده است نوعی تقدس نیز برای سیستان قائل شده است که این نگاه مقدس‌مآبانه به سیستان و مردمانش و اراده جمعی داوطلبانه آن‌ها در حفظ و سیادت از تاریخ حماسی ایران باستان در جای‌جای کتاب اشاره شده‌است. این در حالی است که مقدسی در خصوص اوضاع آن معتقد است: "آب { آن } فراوان است ولی مارها در آنجا بسیارند و گرمایش سخت و خرمایش نرک و آشوبش وحشت‌انگیز است، همواره تعصب در دو سو آشکار است و کسانی را زیر چرخ کشاکش‌ها می‌گیرد، برخی را می‌کشد و برخی را می‌گریزانند. هر یک به دیگری لقبی ناشایست می‌دهد. نامشروع - زادگان در آنجا گروه‌ها دارند، عقرب صفتند و عقربها دارند. قصیده‌ها در نکوهش یکدیگر می‌سرایند ...

بیشترشان خارجی و دشمنان دو داماد پیامبرند. خانه‌هایشان لانه‌هایی در زباله‌دان است. شهری دشوار زیست است که من هیچ گرایشی بدان ندارم. (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۴۵) به نظر می‌رسد منظور وی از نامشروع‌زادگان گروه‌های خوارج و فرقه‌های متعدد در سیستان آن زمان بوده است و به اختلافات فرق‌های و قبیله‌ای که عرب‌های ساکن در سیستان گرفتار آن بوده و تاریخ سیستان نیز به آن پرداخته، اشاره می‌کند و در جایی نیز می‌گوید: مرکز مار و مردان گردن‌فراز پیشگام، خردمند، زیرک، فقیه، حافظ، باهوش، بادب، سخنور، ماهر در هندسه و حکمت است. بازرگانی و معدن داری و درآمدهای دیگر را با میوه فراوان و ارزان با هم دارد. بصره خراسان به شمار است. در نقاشی و ساختمان، در همه‌ی این سرزمین، زرنگ‌تر از این مردم نمی‌یابی. (مقدسی، ۱۳۶۱: ۴۴۴) دیگر مورخان و جغرافیدانان بزرگی چون اصطخری در وصف آن گوید: "که سیستان سرزمینی خرماست پر از خوردنی‌ها و انگور و خرما و انقوزه به مقدار زیاد از آنجا بدست آید اهالی آنجا آنرا در خوراکی‌های خود دخل می‌کنند و به مقدار فراوان نیز از آنجا صادر می‌گردد." (لسترنج، ۱۳۹۳: ۳۵۸)

برجسته‌سازی و سترگ‌نمایی در تاریخ سیستان

برجسته‌سازی از مؤلفه‌های دیگر هویت‌بخشی محسوب می‌شود که نویسنده معمولاً برحسب صفاتی خاص و ویژگی‌های منحصر به فرد و ممتاز و برجسته و حتی اغراق‌آمیز در مورد اشخاص و یا سرزمین به کار می‌برند. در مورد سیستان و سیستانی‌ان نیز نویسنده از این شاخصه استفاده کرده و به برجسته‌سازی آن پرداخته است. وی با داستان بنای سیستان توسط گرشاسب در مقدمه کارش، در واقع از همان شروع نوعی قداست سرزمینی برای زادبومش قائل شده است اگر عرب‌ها به داشتن شهرهای مکه و مدینه فخر می‌فروخته‌اند، وی نیز با در هم تنیدگی بعد حماسی و تاریخی و چگونگی پیدایش و ماندگاری سیستان و تقدس پیامبران و پیوند آن با خاک و آب و هوا و... این سرزمین، آن را از میان دیگر بلاد اسلامی و ایرانی برکشیده است. وی برخلاف مورخان چون دینوری و... دید مثبتی نسبت به شخصیت‌های اسطوره‌های چون رستم و... دارد. چرا که رستم زاده سیستان است. از اینرو، نگاهش با دیگر مورخان اسلامی از این جهت زاویه دارد. نولدکه عقیده داشت که افسانه‌های زال و رستم در اصل به ایرانیان درانگیانا (زرنگ) و آراخوسیا (زابلی) متعلق داشتند. (زرینکوب: ۵۶۵-۱۳) بنابراین از این جهت که سیستانی‌ان قهرمانان ملی را از خود می‌دانستند داستان‌های آنان را فراموش نکردند و مؤلف نیز با نقل داستان‌های آنها و یادوارگی سعی در برانگیختن حس نوستالژی سیستانی‌ان داشته است. وی

برخلاف نویسندگان کتاب‌های تاریخی این دوره مثل فتوح البلدان، تاریخ بخارا و ... که کتابشان را با داستان‌هایی از پیامبر اکرم (ص) و دوران اسلامی شروع کرده‌اند، نه تنها از این الگو پیروی نکرده بلکه با نقل حکایت‌ها و داستان‌های افسانه‌های تاریخ باستان و حماسه‌سرایی سخن سرایی را آغاز کرده است. گر چه صفحات آغازین کتاب ناقص است و مصحح در اختیار نداشته است.

-در بعد آبادانی سیستان که در جای جای کتاب مورد تاکید اوست، اغراق گویی کرده است و معتقد است: "اندر همه عالم هیچ شهر به نعمت و خوشی سیستان نباشد." (ص ۶۴) به طوری که عدم احتیاج مردم سیستان به لحاظ وفور نعمت و میوه‌های رنگارنگ و ماهی و بره و... را سبب گردیده است. (تاریخ سیستان: ۵۷) وفور آب به لحاظ وجود دریاچه سبب گردیده تا استفاده از کشتی در حمل کالا برخلاف جاهای دیگر که از چارپایان در حمل آن استفاده می‌نمودند خود امتیازی برای این سرزمین و در نتیجه فخر فروشی نویسنده محسوب شده است. (همان: ۵۸) وی در ادامه به توصیف آب و هوای معتدل و دلنشین سیستان (از نگاه نویسنده) می‌پردازد و علت خوش خلقی مردم سیستان را آب و هوای معتدل آن می‌داند. (همان: ۵۷) و ی در جایی می‌نویسد که: "زمین نیست بهتر از زمین سیستان." (همان: ۵۸) در حالیکه قتیبہ بن مسلم فرمانده معروف فتوحات عرب، مرزهای سیستان را شوم نامیده است. «(بلاذری: ۳۹۱) و نیز اسفزاری در روضات الجنات می‌گوید: «که بهترین خراسان هرات است و بدترین او سجستان.» (اسفزاری، ۱۵: ج ۱) او حتی از ریگزارهای سیستان نیز غافل نبوده و به شرح فواید ریگ می‌پردازد و می‌گوید همه افراد از فواید ریگ آشنا نیستند و معتقد است اگر کسی را در کودکی در ریگ قرار بدهند اعضای بدن او قوی می‌گردد همچنین به حرکت در آمدن آسیاب‌ها توسط باد و ریگهاست. از دیگر فوایدی که وی برای ریگزارها بیان می‌کند نگهداری اشیا یا مواد به مدت طولانی در دل ریگزارهاست. (تاریخ سیستان: ۵۷) وی همه داشته‌های سیستان به مثابه وطن یا زاد بومش را ستایش گونه معرفی کرده است. نگاه ریز بینانه او همه جوانب و جزئیات را در بر گرفته است. او در باره حاصلخیزی سیستان می‌نویسد: "و دیگر که اندر عالم معروف است که زمین نیست بهتر از زمین سیستان." (همان: ۵۸) و سپس این گرانقدری زمین را به مواشی و چارپایان پیوند می‌زند و می‌گوید: "و به هیچ جایی گوشت حیوان خوشتر از گوشت حیوان سیستان نباشد به طعم و لذت." (همان: ۵۸) و در جای جای کتاب از آبادانی و وفور نعمت این سر زمین تا روی کار ماندن صفاریان تمجید می‌کند و می‌نویسد: "اندر همه عالم هیچ شهری به نعمت و خوشی سیستان نباشد." (همان: ۶۴) به نظر می‌رسد نویسنده تسلط هیچ دودمانی را به اندازه صفاریان به مثابه امرای بومی و ایرانی نمی‌تواند بپذیرد و قائل به آن باشد. از ویرانی سیستان توسط لشکریان غزنوی و سلجوقی مطالب دردناکی را در قسمتهای مهم

کتاب ذکر کرده است. (همان:، ۳۴۰، ۳۳۲، ۳۵۰) وی در بخش مهمی از کتابش بالینکه برای محمود غزنوی احترام خاصی قائل است و واژگانی چون رحمه الله علیه را برای او به کار می‌برد، (همان: ۳۳۸) لیکن هنگامی که صحبت از سیستان به میان می‌آید گویی نتوانسته حب و علاقه یا تعصب خویش را نسبت به سرزمینش نادیده بگیرد و غارت و حشی‌گری سپاه محمود را در سیستان به تفصیل شرح داده و به تلخی از محاصره و چگونگی ویرانی آن با منجیق توسط آنان یاد می‌کند. (همان: ۳۳۵)

پس از برجسته‌نمایی نویسنده در خصوص شرایط زیست محیطی سیستان، وی با نقل داستان‌های آمیخته با افسانه و واقعیت به یکتاپرستی سیستانیان زرتشتی و قهرمانان اسطوره‌های پیش از اسلام تاکید می‌ورزد و بسیاری از خصلت‌های ممتاز و منحصر به فرد آنانرا اغراق گونه برمی‌شمرد از جمله عدم ازدواج با محارم، نخوردن مردار توسط آنان برخلاف عربها؛ به‌طوریکه حضرت علی(ع) نیز در نهج‌البلاغه به زیبایی آنرا تشریح می‌کند: او را هنگامی فرستاد که پیامبران نبودند و مردمان در خوابید رازی غنودند، اسب فتنه در حولان، کارها پریشان، آتش جنگها فروزان، جهان تیره فریب دنیا بر همه چیره، باغ آن افسرده، برگ آن زرد و پژمرده، از میوه‌هاش نومید، آبش در دل زمین ناپدید ... خوردنی آن مردار (نهج‌البلاغه ۷۲:۸۹) وی هم چنین در دفاع از قداست آتش نزد زرتشتیان می‌گوید همان گونه که همه‌ی ادیان مقدس مانند کنیسه و کلیسا جهت عبادت و نیایش دارند، زرتشتیان نیز آتشکده را به این منظور برافراشته‌اند و این به منزله‌ی پرستش آتش نیست. (همان: ۱۲۲)

-از جمله مؤلفه‌هایی که در کاربست واژگان و هویت سرزمینی می‌توان به آن اشاره کرد شخصیت-مداری است که از سویی با شخصیت‌دهی و از سویی با شخصیت‌زدایی همراه است، وی با شرح و بسط داستان‌های شخصیت‌هایی چون یعقوب لیث صفاری و عمرو و... در واقع نیت واقعی و پنهان خود را از این بعد نیز آشکار می‌کند همچنین او نقش برخی افراد را در مقابل منفعل سازی عده‌ای دیگر به‌طور مستقیم یا غیرمستقیم بسیار فعال و پویا بازنمایی می‌کند، مانند سکوت وی در نقل برخی رفتارهای حمزه خارجی (حمزه آذرک) که مورخان دیگر آن را به تفصیل بیان کرده‌اند. موضع حمایتی و نظر مساعدی نسبت به حمزه آذرک در عدم پرداختن وی به پیشینه و نسب پدر حمزه که طبق نظر سایر مورخین، زرتشتی بوده است؛ آشکار می‌گردد (منفعل سازی پدر حمزه) و یا با نوع گزینش و چینش اخبار تاریخی افرادی را مورد تقدیر قرار داده، آنان را بسیار اثرگذار و فعال معرفی می‌کند؛ به‌عنوان مثال، وی با شرح و بسط و داستان‌هایی عقوب در واقع نیت واقعی و پنهان خود را از این بعد نیز آشکار می‌کند... و اندر جهان از روزگار یعقوب و عمرو هیچ شهری آبادان تر از سیستان نبود. (همان: ۳۳۲)

نویسنده تاریخ سیستان به همه مؤلفه‌های سرزمینی به‌گونه‌ای خودستایانه می‌پردازد. او مردم را به‌مثابه ساکنان این سرزمین که دارای اشتراکات نژادی، اعتقادی، تاریخی و فرهنگی و جغرافیایی می‌باشند بایانی نرم و نگاهی برترینانه می‌ستاید. آن چنانکه از توصیف‌های وی برمی‌آید اهالی سیستان مردمانی گشاده‌دست و میهمان‌نواز بودند و درباره آن‌ها می‌گوید: "و به هیچ جایی مردم نباشد به نان و نمک و فراخ معیشت چون مردم سیستان، ز آنچه عرصه شهر و سواد ایشان فراخ است و نعمت از هر لونی دارد و تا بودند آن دیدند که بخوردند و بدادند و عادت کریم ایشان خود این بود و این بود و این بودست و همین باشد تا آنگاه که جهان سپری شود." (همان: ۵۸) وی رشادت و سلحشوری مردم سیستان را ستوده و این‌گونه توصیف کرده است: "و مردان مرد حربی باشند و حرب و شوریدن سلاح عادت کرده باشند که آن ایشان را از خردی تا بزرگی پیشه کنند، و به تعلیم جنگ و مقاتله آموخته باشند." (همان: ۵۷). نقل و توجه به سجایای مردم سیستان را می‌توان یکی دیگر از شاخصه‌های قومیت‌گرایی وی به حساب آورد. درجایی دوباره با نقلی دیگر می‌گوید: "و مردان آن مرد و زنان آن پاکیزه و باحمیت چنانکه آنان را به دیگر جای اندر پاکیزگی بار نباشد هرچه از آن سجزی خالص باشد، مگر آنکه نه از سیستان باشد؛ و اندر نهادش آن شهری است که هیچ دشمنی قصد آن نکرد و نکند که نه مخذول و مذموم باز گردد - اگر خود باز گردد - یا نه هلاک شود." (همان: ۵۸) در این عبارت تأکید و تکیه مؤلف بر عنصر نژاد به‌عنوان یکی از مؤلفه‌های هویت ملی مشهود است. در توضیح علت نامگذاری سیستان داستانی را که حاکی از غیرت و حمیت مردان سیستانی است باز گومی‌کند: "اما سیستان از بهر آن گویند که ضحاک اینجا مهمان بود به نزدیک گرشاسب و عادت او آن بود که به ایله نشستی و شراب با زنان خوردی و بدان روزگار سرای زنان شیبستان گفتندی. چون ضحاک مست گشت او را یاد آمد عادت خویش، گفت شیبستان خوام تا آنجا خوشتر خورم، گرشاسب عادت او دانسته بود، گفت اینجا سیوستانست نه شیبستان. مرد را گفتی بدان روزگار.. و سیستان بدان گویند که همیشه آنجا مردان مرد باشند و مردی باید تا آنجا بگذرد، چون این سخن گفته شد، ضحاک شرمناک شد. گفت: ای پهلوان راست گویی ما به سیوستانیم نه به شیبستان..". (همان: ۶۴ و ۶۵)

از دیگر ویژگی‌های تاریخ سیستان بازگو کردن خصائص مردم سیستان است که در میان این خصائص، ظلم ستیزی و عدم پذیرش سلطه بیگانگان به‌طور ضمنی بسیار برجسته شده است. وی می‌نویسد: "به سیستان رسم نیست که مال زیادت خواهند و لشکر به لشکر جای باشد که مردمان را زنان و دختران باشد، مردم بیگانه به منزل و سرای آزاد مردان واجب نکند." (همان: ۲۸۶) مشابه این‌گونه اخبار در جاهای دیگر کتاب نیز ذکر گردیده است و دوباره بیگانه‌ستیزی و تعصب سیستانی‌ها را

با نقل داستان حمایت مردم سیستان از امیر ابوجعفر مورد تاکید قرار داده است. (همان: ۲۹۷، ۲۹۸) ترک-ستیزی و عدم پذیرش عنصر غیرسیستانی به راستی در این عبارت که توامان نگاه سرزمینی و مذهبی اوست، مشهود است: "و چون بر منبر اسلام به نام ترکان خطبه کردند، ابتدا محنت سیستان آن روز بود و سیستان را هنوز هیچ آسیبی نرسیده بود تا این وقت و اندر جهان از روزگار یعقوب و عمرو هیچ شهری آبادتر از سیستان نبود." (همان: ۳۳۲)

-افراط و تفریط به گونه‌ای در بحث کاربست واژگان و القاب از سوی نویسنده تاریخ سیستان مشهود است که ناگزیر برای رسیدن به رهیافت هویت سرزمینی باید به آن پرداخت وی با ظرافت خاصی به تعریف و تمجید شخصیت‌هایی چون یعقوب لیث و عمرو لیث و حاکمانی که رفتار نیک با مردم سیستان داشته‌اند پرداخته؛ علاوه بر اینکه در جای جای کتاب به احترام از آنان یاد کرده، از استفاده از القاب احترام آمیز نیز برای آنان دریغ نورزیده است. این درحالیست که وی در مقابل این افراط و تفریط‌ها، برای دشمنان سیستان الفاضلی تحقیرآمیز به کار برده است. چنانکه درباره یکی از امرای سیستان چنین می‌نویسد: "خبر وفات ابی جعفر احمد بن منصور بن احمد مولی امیرالمؤمنین نورالله حفرته". (همان: ۳۴۵) و در توصیفش ادامه می‌دهد: "این امیر، احمد پسر امیر بانصر بود، مردی از گردان عالم که اندرین ارکان دولت هیچ مردی به شجاعت و سخاوت و تواضع و نیکو عهدی وی نبود. با صورت تمام که چنو بخشنده و نان ده اگر گویی که هرگز به سیستان برنیامد پس از امیر طاهر بوعلی. ..." (همان: ۳۴۵) در ادامه لفظ ملعون را برای طغرل غلام امیر مودود غزنوی که به سیستان حمله کرد به کار برده است (همان: ۳۴۶) و کاربرد واژه شهید برای امیر ابوجعفر و شعر رودکی را در بیان فضایل وی مورد استفاده قرار داده است (همان: ۳۱۰)

دانسته است که از دیر هنگام همواره سیستان به سر آمدی علم، شهره بوده و نویسنده تاریخ سیستان نیز هرگز بدان بی‌توجه نبوده است وی درباره علمای سیستان که روزگاری این خطه از خاک ایران بدان موصوف بوده‌اند می‌گوید: "و دیگر که علماء بزرگ خاستند از سیستان اندر باب فقه و ادب و قرائت و تفسیر چنانکه به حرمین و شام و عراقین محتاج ایشان بودند و کتب ایشان خواندند و کنون می‌خوانند که اگر نام هر یکی بگویم کتاب تطویل گیرد و هرگز نبود که خالی بود از علماء و فقهاء بزرگ که در طبع هوای او موجودست که آنجا ناچار علما بسیار باید که باشد و عامه سیستان علم دوست باید که باشد..." (همان: ۵۸) وی سپس در جایی دیگر به تفصیل به معرفی بزرگان سیستان در دوره اسلامی می‌پردازد و روایت‌هایی را از آنان نقل کرده است. (همان: ۶۲، ۶۳، ۶۴) استفاده مکرر از واژگانی پر مفهوم و جهت دار در مورد دوستان و دشمنان سیستان در این اثر کم نیستند که نشان دهد

نویسنده قصدش از این عبارت پردازی‌ها چه بوده است و در واقع نشان‌دهنده دیدگاه خاص وی است چراکه "همه اجزای صوتی، واژگانی و نحوی زبان خواه ناخواه به نوعی با دیدگاه ویژه‌ای مرتبط هستند." (یار محمدی، ۱۳۷۳: ۱۳۷۹) این برجستگی‌ها در مورد افراد با کاربست واژگان رخ می‌نماید. او با کاربرد این گونه واژگان و یا تشریح رخداد‌های گزینشی به نوعی ضمن انتقال پایبندی خویش به موطن به عنوان واحد سرزمینی معین به همراه قدرت منطقه‌ای بلا منازع و معرفی این قدرت به دیگران به ویژه دشمنان، به گونه‌ای تعصب آمیز حمایت خویش را از بسیاری از علما، شعرا و بزرگان سیاسی و حتی مردم عادی سیستانی ابراز می‌نماید... وی از جغرافیای سیستان به مثابه مؤلفه و شاخصه‌ای برای شکل گیری هویت سرزمینی و از مردم به مثابه شاخصه‌ای برای هویت قومیتی و زبان به عنوان شاخصه‌ای برای قوام آن هویت در برابر ترکان، ترکمانان و عرب‌ها جهت احیا و تقویت ایرانی‌گری استفاده نموده و سعی کرده هوشمندانه تاریخ در زنگار فرو رفته ایران باستان را بدون ایجاد حساسیت در قالب تاریخ سیستان به عرصه اطلاع و انتقال بکشاند. احساس دل‌بستگی و وابستگی به سیستان و همبستگی عاطفی و تعلق خاطر و توجه به افتخارات تاریخی و برخی نموده‌های عینی فرهنگی مانند توجه به عمران و یا ویرانی شهرها و شیوه‌های معماری آن‌ها، نکته‌سنجی مؤلف در خصوص اوضاع معیشتی مردم و بلایای طبیعی و غیر طبیعی که در دوره‌های مختلف گریبانگیر آنها شده، همبستگی عاطفی، اداب و رسوم، توجه به نیای مشترک، همه و همه نمونه‌هایی از عناصر قومیت‌گرایی افراطی نویسنده و نگاه مقدس مآبانه او به این خطه از سرزمین کهن ایران در خلق این اثر است.

زبان

مهم‌ترین مؤلفه در بعد هویت سرزمینی، زبان می‌باشد که به مراتب نقشی اساسی‌تر از دین و تاریخ و سایر شاخصه‌های هویتی ایفا می‌کند. همین که نویسنده برای اولین بار برخلاف الگوی متداول و رایج و نگارش کتب به زبان تازی، مبادرت به زبان پارسی نموده اولین اقدام مهم در پاسداشت و معرفی تمایز هویتی سرزمین خویش نموده است ظاهراً شواهدی وجود دارد که تا قرن‌ها پس از اسلام مردم شرق ایران همچنان پارسی بوده و اصولاً عربی نمی‌دانسته‌اند تاریخ بخارا نیز به این نکته اشاره می‌کند و مترجم آن انگیزه خود را از ترجمه فارسی، ندانستن زبان عربی توسط مردم بیان می‌کند. (قبای: ۳۶۳) استفاده از واژگان اصیل و بی تکلف فارسی که فهم آن برای همگان آسان باشد و پرهیز از لغات متکلف فارسی و به خصوص اصطلاحات بیانگر این است که نویسنده تلاش کرده که کتاب خود را

به‌گونه‌ای عرضه کند که همگان به راحتی توان خواندن و درک آن را داشته باشند. نثر ساده و روان، استفاده از واژگان و ترکیبات فارسی و اصطلاحات اختصاصی از خصوصیات بارز این شاهکار او می‌باشد و شاید به همین دلیل است که بهار آنرا جزو سه کتاب قدیمی نثر فارسی یعنی تاریخ بلعمی، تاریخ بیهقی و تاریخ گردیزی (زین الاخبار) و حتی قدیمی‌تر از آن‌ها داشته است. همچنین ترجیح دادن مؤلف در ذکر اشعار فارسی و عدم استفاده از اشعار عربی دلیل دیگری از اهمیت دادن او به زبان فارسی است. وی به معرفی چهار شاعر قدیمی که پیش از رودکی به زبان فارسی شعر می‌سرودند؛ می‌پردازد از جمله محمد بن وصیف سیستانی، بسام کورد خارجی، محمد بن مجلده، صانع بلخی، به ذکر نمونه‌هایی از شعرشان پرداخته است همچنین به داستان برخورد یعقوب و محمد بن وصیف سجزی در خصوص تشویق او به سرودن شعر به زبان پارسی و اهمیت زبان پارسی در نزد یعقوب لیث اشاره می‌کند و در ادامه به این نکته اشاره می‌کند که تا پیش از یعقوب این بوده که به زبان تازی شعری سروده‌اند اگرچه خودشان پارسی بوده‌اند. برخورد یعقوب آغازگر احیاء نگارش و سرایش فارسی می‌گردد و پس از دو قرن تسلط زبان تازی به‌عنوان زبان رسمی دیوانی، این افراد از پیش‌تازان این عرصه در سرودن شعر پارسی پیش از رودکی گردیدند.

وی با استفاده از شاهنامه منثور ابوالموید بلخی، شاعر و نویسنده قرن چهارم به نام گرشاسبنامه وجود شاهنامه‌هایی قبل از شاهنامه فردوسی را تأیید و به اثبات می‌رساند و تحولی در تاریخ ادبیات ایران به وجود می‌آورد. علاوه براین استفاده از کتابهای پارسی باستان مانند بندهشن دومین کتاب مقدس زرتشتیان که تا آن زمان مورخان از وجود آن آگاهی نداشتند و ذکر سرود آتشکده کرکویه خدمت بزرگی در انتقال مواریت ملی ایران از سوی نویسنده به شمار می‌آید در این سروده داستان جادوی افراسیاب و هوش گرشاسب که در کرکویه نگهداری می‌شود به زبان شعر پارسی نقل گردیده است که وی مفصلاً آنرا شرح می‌دهد؛ و به این ترتیب داستان‌های پارسی را با همان ادبیات به نسل‌های بعدی منتقل نموده است، وی درجایی پس از اینکه مبادرت به نقل شعری بلند از رودکی و قطعاتی از صانع بل خیدر مدح ماکان و امیر با جعفر (امیر شهید)، می‌کند؛ هدفش را از نقل شعر رودکی این گونه عنوان کرده که همگان بتوانند با خواندن این شعر، امیربا جعفر را آنگونه که هست بشناسند چنانکه رودکی به نیکی او را توصیف کرده است و شناسانده است. از سویی با وجود آشنایی وی با شعرای تازی گوی، وی رغبتی به معرفی آن‌ها نداشته و خود صراحتاً می‌گوید: "و شعراء تازی، اندر و شعر بسیار گفته‌اند؛ اما شرط ما در این کتاب پارسی است مگر جای که اندرمانیم و پارسی یافته نشود." (تاریخ سیستان: ۳۰۹).

وی با نگارش کتاب خود به زبان پارسی الگویی را رواج می‌دهد که به تدریج جایگزین روش نگارش به زبان تازی می‌شود وی با این کار سترگ "زبانی را زنده نگه داشته که حدود پنج درصد واژه‌های آن از میان رفته است." (طاووسی مسرور، ۱۳۹۳: ۲) اهمیت به زبان به‌مثابه شاخصه و یا مقوله‌ای برای قومیت، جغرافیایی مشترک به‌مثابه قدرت سرزمینی، فرهنگ مشترک که شامل ادبیات عامه شعر به‌مثابه غلیان عواطف و حس همبستگی و ادبیات بومی به منظور انتقال داشته‌های فرهنگی به نسل‌های بعد، معرفی خلیقات و اخلاقیات ویژه مردم سیستان به‌مثابه امتیازی سرزمینی، نشان‌دهنده رویکرد جانبدارانه وی در خصوص سرزمین به‌مثابه زاد بوم و وطن می‌باشد. برخی از محققان افراطی گری مؤلف تاریخ سیستان در پرداختن به زبان فارسی و فرهنگ باستانی ایرانی را شاخصه‌ای از انگیزه‌های شعوبیگری وی دانسته‌اند. (قتوات، ۱۳۶: ۱۳۹۳) هرچند می‌توان به درستی ادعا کرد که شعوبیگری وی هرگز افراطی و یا ضدیت با عرب نبوده است. (همان: ۱۳)

نژاد/قومیت

تکیه مؤلف بر عنصر نژاد از مهم‌ترین مؤلفه‌های هویت سرزمینی وی به حساب می‌آید. او بر نژاد سیستانی تاکید ویژه‌ای دارد و با برجسته سازی آن، سایر نژادها را به‌گونه‌ای تخطئه می‌نماید. به خصوص در ارتباط با نژاد ترک نمی‌تواند نفرت خود را پنهان کند. به نظر می‌رسد یکی از دلایل تمجید وی از دودمان صفاری، سیستانی بودن آنهاست. با تورقی به کتاب این نکته قابل درک است که موضع وی نسبت به افرادی که سیستانی هستند موضع حمایتی است و شخصیتشان را به‌گونه‌ای قهرمان گونه و پهلوان گونه برجسته می‌نمایاند. شاید یکی از دلایلی که برخی از مورخان مؤلف را از خوارج دانسته‌اند موضع حمایتی وی از حمزه آذرک می‌باشد لیکن باتوجه به اعتقادات خاص خوارج و تعصبات مذهبی آنها، به نظر نمی‌رسد برخلاف نظر عده‌ای از مورخین و صاحب نظرانی چون بهار وی خارجی بوده باشد بلکه بیشتر دغدغه مؤلف سیستانی بودن گروهی از خوارج و تحت حمایت قرار گرفتن آنها توسط سیستانیان بوده است. عنصر سیستانی بیش از عنصر مذهبی یا فرقه‌ای در نقل روایات او در زمینه خوارج نقش دارد. به خصوص این که در جایی اشاره می‌کند که خوارج اجازه نمی‌دادند خراج از سیستان به سوی دربار خلیفه رود و خود نیز چیزی نمی‌ستاندند. این مهم برای مؤلف بسیار ارزشمند است. از سویی این کتاب اطلاعات چندانی درباره حساسیت نویسنده راجع به دستگاه خلافت عباسی ارائه نمی‌دهد. جز در موارد اندکی مانند متوکل که او را با واژه رحمه الله معرفی می‌کند.

توجه به نسب و نیای مشترک

از دیگر رهیافت‌های هویت سرزمینی تاریخ سیستان، می‌توان انعکاس هویت سرزمینی و وطنی نویسنده از اهمیت دادن او به نسب و آشنایی کامل او با علما نساب یا تبارشناسی مبرهن است. وی درجایی می‌گوید: "پس شرط ما اندر اول کتاب آن بودست که انساب بزرگان که نام ایشان یاد کردیم باز گوئیم." (تاریخ سیستان: ۷۷) وی در باب چگونگی بنای سیستان و اساطیری که به نقل آن‌ها می‌پردازد به گونه‌های این اساطیر که هم‌ه‌نسبشان به آدم (ع) (کیومرث) می‌رسد را به سیستان مرتبط می‌داند چرا که خاستگاه همه این اساطیر شرق ایران و به خصوص سیستان می‌باشد. این در خصوص تاریخ پیش از اسلام سیستان می‌باشد بعد از آن ظرافت خاصی چرخشی ایجاد کرده و بین این اساطیر و پیامبران پیوندی زده و آفرینش همه پیامبران را با پیامبر اکرم (ص) مرتبط دانسته و به زیبایی به شرح آن می‌پردازد و باز وجود همه پیامبران و از جمله پیامبر اکرم (ص) را با تاریخ سیستان مرتبط می‌داند. گرشاسب نیای همه سیستانیان است که سیستان را بنا نموده است؛ و همه بزرگان سیستان از جمله رستم، نریمان و... به او می‌رسند؛ بنابراین با ذکر این تاریخ افسانه‌ای و اسطوره‌ای روح جمعی سیستانیان را می‌نوازد و سعی دارد آنرا در خاطر آنها حفظ نماید. تأکیدی در نقل رویدادهایی که وی از شخصیت‌های آنان، قهرمانگونه یاد کرده بیشتر به دلیل این بوده که سیستانی بوده‌اند اگر از حمزه آذرک و یا دومان صفاریان به تفصیل سخن گفته است می‌توان آنرا دلیلی بر جانبداری قومیتی و یا تعصب سرزمینی وی دانست؛ نسب نام‌های را که برای صفاریان برمی‌شمرد بسیار حائز اهمیت است و به درستی کینه توزی برخی از مورخان را نسبت به این دودمان که آنها را رویگرزاده و از طبقات پست معرفی کرده‌اند به تصویر می‌کشد.

حماسه پردازی

حماسه‌ها بخشی از اساطیر عصر هند و ایرانی‌اند که بر اثر رشد یکتاپرستی در ایران از اسطوره بودن درآمده و صورت حماسه‌های پهلوانی به خود گرفته‌اند و در اوستا انعکاس یافت و مدتها به صورت شفاهی در میان مردم رایج بوده است (بهار، ۱۳۹۳: ۲۸) رستم، فریدون، گرشاسب، گشتاسب، اسفندیار و حتی در دوره تاریخی اردشیر بابکان با کشتن اژدها هر یک به گونه‌ای آزادی نعمت و آب می‌آورند. (ص ۲۸) وی به نوعی الگوی کهن پهلوانان باستان را با داستان‌هایی از یعقوب لیث و عمرو لیث و چگونگی رفتار وی با سیستانیان تداعی می‌کند و اعتقاد به این کهن‌الگوها را می‌توان تا عهد مورخ دید او معتقد

است که سیستان با بودن صفاری اندر صلح و صفا و نعمت و فراوانی به سرمیبرده ولی پس از آن با برافتادن آنها دیگر سیستان روی خوش ندید. تکرار الگوهای کهن که پایه الگوی رفتاری یعقوب و عمرو لیث است. الگوی رفتاری دینی، عرفانی، شهریاری و پهلوانی و جوانمردی، مظهر جنگاوری، دلیری، حسن خلق، ظاهر آراسته، رفتار با اسرا، مدارا با دشمنان، پایبند بودن به قول و قرار و عهد و پیمان، مردم چه پیش از اسلام و چه پس از آن پیوسته در پی تکرار الگوهای رفتاری پهلوانان حماسی بودند و نویسنده به درستی ارتباطی منطقی بین برخی از امیران صفاری و کهن الگوهای باستانی برقرار می‌کند.

رویکرد دینی

اعتقادات و باورهای مشترک در حد زیاد یا کم همیشه از مهمترین اشتراکات قومی جوامع محسوب می‌گردد. از اینرو، آنچه که در کتاب تاریخ سیستان به‌عنوان رویکرد دینی، در پی آن هستیم درواقع خود یکی از مؤلفه‌های سرزمین به مثابه وطن محسوب می‌شود. قبل از پرداختن به رویکرد دینی سیستان ناگزیریم گریزی برفضای اعتقادی حاکم در سیستان در زمان مؤلف داشته باشیم. پس از فتح سیستان توسط تازیان در سالهای اولیه حکامی ازسوی دستگاه خلافت اموی و پس از آن عباسی برای اداره سیستان به آنجا فرستاده می‌شود که هرکدام از آنها رفتارهای عادلانه یا ناعادلانه‌ای در پیش گرفتند که تاریخ سیستان به خوبی به آن پرداخته است و به دلیل دور بودن این سرزمین از خلافت و صعب العبور بودن راهها، مخالفان حکومتی و به خصوص خوارج از همان سالهای اول شکلگیری به این ناحیه کوچ کرده یا پناه گرفتند؛ بنابراین تازمان مؤلف دسته‌ها و فرقه‌های مذهبی گوناگونی در سیستان می‌زیسته‌اند علاوه بر آنها آنطور که نویسنده به آن اشاره کرده بقایای زرتشتیان، مسیحیان و نسطوریان نیز در کنار مسلمانان زندگی می‌کرده‌اند. ازاینرو ازیکسو تعصبات مذهبی و اعتقادی این فرقه‌ها و از سوی دیگر، گرایش‌های ایران باستان که به واسطه تحقیر آیین و فرهنگ مردم این منطقه توسط حاکمان عرب که می‌خواستند خود را برکشند همه و همه در نگرش نویسنده و رویکرد او می‌توانسته مؤثر باشند.

با نگاهی به کتاب‌های تاریخ محلی تا زمان مؤلف، اعم از کتاب‌هایی که به زبان عربی نگاشته شده و یا ترجمه گردیده‌اند همه دارای خصوصیات مشترکی می‌باشند ازجمله این که اکثر آنها کتاب‌هایی تاریخی با رویکرد دینی نگاشته‌اند و صفحات آغازین اثر خود را با داستان‌هایی از پیامبران و به خصوص پیامبراکرم (ص) شروع کرده‌اند و یا کتاب‌هایی که با انگیزه‌های شعوبیگری نوشته شده‌اند

مطلع کار خود را نقل داستانهایی از پادشاهان ساسانی قرار داده‌اند. لیکن سبک کار نویسنده تاریخ سیستان تا حدودی متفاوت است وی کتابش را با اسطوره نویسی و افسانه سرایی که در واقع جزو فرهنگ عامیانه آن زمان بوده؛ شروع کرده و با مهارت خاصی این اسطوره‌های باستانی را با همه پیامبران از آدم تا خاتم گره زده و پیوندی منطقی در دو تاریخ ایجاد کرده که نشان دهد مردم سیستان اگرچه زرتشتی بوده‌اند لیکن هم یکتاپرست بوده وهم منتظر ظهور پیامبر اسلام بوده‌اند. عدم تعصب دینی نویسنده را می‌توان در کاربرد واژگان و اشعار و اصطلاحات درون متن پیدا کرد. با توجه به اینکه زبان عربی زبان فهم قرآن و حدیث و زبان دینی مشترک در آن زمان محسوب می‌شده است و زبان رایج و رسمی ایرانیان بوده اثری از نمودهای دینی به چشم نمی‌خورد و حتی از ضربالمثل‌های مصطلح عربی رایج آن زمان نیز بهره این برده است زبان عربی یکی از جلوه‌های فرهنگ اسلامی به شمار می‌رفته است به نظر نمی‌رسد که نویسنده هدفش ترویج فرهنگ دینی و یا مذهبی بوده و بیشترین دغدغه‌اش سرزمین به مثابه وطن بوده است. کاربرد وی از آیات قرآن یا احادیث و داستانهایی قرآنی بسیار محدود است اما استفاده او از فصول گمشده اوستا و کتاب بندهش، احیاء و رواج فرهنگ اعتقادی ایران باستان بیش از اشاعه فرهنگ دینی در این کتاب نمود دارد...

- شخصیت دهی و یا شخصیت زدایی نویسنده در معرفی بزرگان سیستان جلوه گر روحیه قومیت‌گرایی وی است اگرچه در جاهایی علما و بزرگان سیستان را معرفی نموده که در مقایسه با کتابهایی چون تاریخ قم یا تاریخ بیهق ناچیز به نظر می‌رسد. لیکن برخلاف روش کتابهای فوق سترگ‌نمایی وی در شخصیت‌های اساطیری بیش از شخصیت‌های علمی یا دینی پس از اسلام رخ می‌نماید.

- وی بندرت از کتب عربی بهره جسته و در استفاده از منابع عربی به آثار مولفانی چون واقدی اکتفا کرده که با نیت وی همسویی داشته‌اند.

- نویسنده با نقل داستانهایی از کعب الاحبار که نسب یکایک پیامبران را بر می‌شمارد و شاخه‌های نسبی آنان که به حضرت آدم (ع) و فرزندان وی متصل می‌گردد را به تصویر می‌کشاند اما در داستان آفرینش اظهار می‌کند که همه آنها از نور پیامبر اسلام (ص) ساطع گردیده‌اند و تقدس همه آنان بخاطر وجود آن حضرت است و در ادامه پیوند نسب ابوبکر، علی و عثمان به پیامبر و متصل شدن آنان به نور ایشان (ص ۸۲) و جدا بودن نسب قریش از اسرائیل و یعقوب را مورد تاکید خویش قرار می‌دهد. (ص ۸۷)

- نویسنده از نقل اسرائیلیاتی که کعب الاحبار بیان نموده نیز غافل نمانده و به نقل از او به داستان شستن قلب پیامبر و صیقل یافتن آن پرداخته و با آب و تاب آن را شرح داده است. در پایان همه این

افسانه سراییها و اسراییلیات کوشش نویسنده این است که ذهن مخاطب را به سمت و سوی ببرد که سیستانیان از ظهور پیامبر اسلام از قبل اطلاع داشتند، معجزات ایشان را می‌دانسته و انتظار وی را از قبل می‌کشیده‌اند بنابراین تسلیم شدند و سیستان را به صلح دادند (ص ۱۰۴) و در جایی نیز می‌گوید پیامبر به سیستان افتخار کرده است، "پیامبر فخر کرد به سیستان و به روزگار اسلام ایشان." (ص ۷۵) پیوندمیان این اسطوره‌ها و اسلام، موجب شد تا شاهکاری فرهنگی شکل گیرد و هویتی کم‌بدیل به نام هویت ایرانی مسلمان در این عصر معرفی شود. هویتی که ضمن تاکید بر باورها و ریشه‌های باستانی خود، با هویت جدید که بیگانه به حساب می‌آمده در ستیز نبوده و به نوعی اسلام را، ادامه باورهای پیشینیان به شمار آورده است. وی در خلال معرفی اسطوره‌هایی چون گرشاسب و چگونگی بنای سیستان توسط او، به دینداری وی اشاره کرده و او را یکتا پرست معرفی می‌کند. (همان: ۵۲) و در جای دیگر دوباره این موضوع را مورد تاکید قرار داده و می‌گوید: "گرشاسب و نبیرگان او تا فرامرز بن رستم همه بر آن طریقت بودند که آدم علیه السلام آورده بود و به وقت زوال و شبانگاه نماز کردند و پرستش ایزد تعالی و دیگر همه اوقات که به شغل دنیای اندک و بسیار خواستندی شد بیشتر نماز کردند." (همان: ۷۳)

در ادامه داستان‌های رستم و سهراب و سیاوش را بازگویی می‌کند تا به پیامبر اکرم (ص) و خسرو پرویز می‌رسد و می‌نویسد: "تا چهار هزار سال برآمد و پیغامبر ما -صلعم- بیرون آمد و شریعت اسلام آورد، به روزگار خسرو پرویز هرمز بن انوشروان الملک که بختیار جهان پهلوان بود از فرزندان رستم...". (همان: ۵۴) گرایش مذهبی سوگیرانه وی در مبعث پیامبر و پس از آن آشکار می‌شود که معتقد است اول کسی که ایمان آورده ابوبکر صدیق بود و دیگر ماجراها را مسکوت می‌گذارد و از کنار آن رد می‌شود تا به جانشینی می‌رسد و ماجرای سقیفه بنی ساعده را پیش می‌کشد. هم چنین موضع وی سونگری آشکار مذهبی در مورد خلفا را نشان می‌دهد (ص ۱۰۵) و ازگانی که در مورد خلفا به کار می‌برد و چنین اخبار که منبع آنرا مانند اخبار قبلی ذکر نکرده است جانبداری او را نشان می‌دهد و همچنین است نسبی که برای خلیفه دوم قائل است و معتقد است که به دست او گمراهی و جهالت برداشته شد و فتوحات او را با شرح و بسط شرح می‌دهد. نویسنده می‌کوشد در خلال فتوح به رشادتهای رشادتهای صحابه پردازد و به برجسته سازی برخی صحابی اقدام نماید. (همان: ۱۰۹:۱۱۱) نویسنده جریان شورای خلافت را چنین گزارش می‌دهد: "چون عمر را دفن کردند علی بن ابی طالب (رض) و زبیر بن العوام و طلحه بن عبدالله و عبدالرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص و عثمان بن عفان اشارت کردند اندر خلافت، عثمان عبدالرحمن را گفت: تو بگیر گفتا: نتوانم، باز عبد الرحمن گفت: سه روز زمان

باید کرد تا نیکو نگاه کنیم، پس همگان را پرسش کردند چون زمان به سر آمد اتفاق بر عثمان کردند." (همان: ۱۰۹) جانبداری مذهبی وی در این گزارش به صراحت خود را عیان ساخته است.

وی در خصوص مجازات ابن ملجم مرادی می‌نویسد: "بعد از ضربت خوردن علی (ع)، عبدالله ابن جعفر وحسین بن علی عبدالرحمن ملجم را گرفتند و مثله کردند و دودست و پای ببردند و چشم و زبانش ببردند." (همان: ۱۲۰) این در حالی است که در خلال این اثر می‌توان افت و خیز و یاتناقض رفتاری را در میان دولتمردان این عصر رصد کرد. به طوری که درجایی نیز اشاره به ساده دلی ابوموسی اشعری و فریب کاری عمرو بن عاص در ماجرای حکمیت کرده است (همان: ۱۳۵) وی داستان معراج رسول اکرم (ص) را این گونه شرح می‌دهد: "سمت راستش ابوبکر و سمت چپش عمر بود و پشت سر او عثمان بن عفان ذوالنورین و بعد از آن‌ها علی بن ابیطالب شمشیر بر کشیده بر گردن نهاده و... و ابراهیم همه این‌ها را نظاره گر بود." (همان: ۸۲) همچنین از کعب الاحبار که مسلم، ابو داود و ترمذی از او در صحاح نقل حدیث کرده‌اند بسیار تعریف و تمجید کرده است. (همان: ۷۷) در مورد اولین مسلمانان وی معتقد است که اول کسی که ایمان آورد ابوبکر صدیق بود پس به فتوحات ابوبکر اشاره کرده و بلافاصله به خلافت و داستان سقیفه پرداخته و ادعا کرده است که: "پیش از دفن رسول عمر بن خطاب و عبیده جراح و باز انصار (بیشتر) با ابوبکر بیعت کرده بودند و بر سیرت او بود و سنت او را به کار بست." (همان: ۱۰۵ و ۱۰۶) در نقل رخدادها پس از رسول خدا (ص) و ماجرای انتخاب و انتصاب دو خلیفه نخست هیچ اشاره‌ای به علی بن ابیطالب (ع) نکرده و جریان مخالف ابوبکر را بر نمی‌شمارد به صورت گذرا از نا آرامی‌های مدینه می‌گذرد. این تعارض تنها در افق روایات نیست بلکه سنج‌های اصلی کتاب او را نیز شامل می‌شود برای نمونه صلح حسن بن علی (ع) با معاویه و کشتن حسین بن علی (ع) توسط یزید و نگه نداشتن حرمت اهل بیت پیامبر و عزیز بودن امام حسین نزد پیامبر و تخریب کعبه و داستان حره و کشتن عبدالله بن زبیر در قسمتهای دیگر بارویکردی متفاوت از قبل بیان کرده است (همان: ۱۳۵، ۱۳۶) که این دورویکرد با هم در تضاد هستند. او پس از آنکه به تفصیل ماجرای عاشورا و شهادت امام حسین را باز گویی می‌کند و داستان خریدن سر امام حسین توسط راهب مسیحی و مسلمان شدن او را بیان می‌کند سپس با ظرافت و مهارت خاصی این داستان را به سیستان پیوند می‌زند و می‌گوید: "پس چون این خبر به سیستان آمد مردمان سیستان گفتند: نه نیکو طریقتی برگرفت یزید که با فرزندان رسول چنین کرد، پاره‌ای شورش اندر گرفتند عباد سیستان هم به مردم سپرد." (همان: ۱۲۷) که البته این روایت از نظر تاریخی در جای دیگری ثبت نگردیده و حتی اشاره‌ای هم به آن نشده است. مؤلف از واژگان تحقیر آمیزی چون لعنه الله برای شمر بن ذی الجوشن و القاب احترام آمیزی مانند مولای و رضوان الله علیه

برای امام حسین استفاده کرده است. البته این احترام به امام حسین (ع) می‌تواند دلیل دیگری مانند یکی از اعتقادات خوارج نیز داشته باشند که آنان کسانی که با شمشیر قیام می‌کردند را می‌ستودند، یکی دیگر از شاخصه‌هایی که رویکرد مذهبی مورخ را نمایان می‌سازد در واقع، کاربست واژگان واصطلاحات و عناوینی است که بسیاری از مورخین سنی مذهب آن عصر چون بیهقی، نرشخی و... استفاده می‌کردند و او نیز به‌عنوان نماینده جریان علمی، آن‌ها را به کار می‌برده است مانند رضی الله درباره راشدین و کرم الله برای علی بن ابی‌طالب که مورد استفاده او در جاهای مختلف کتاب است. برای مثال: "خلافت علی بن ابی‌طالب - کرم الله وجهه -" (همان: ۱۰۹، ۱۱۵، ۱۱۴) یا خلافت امیرالمؤمنین عثمان بن عفان - رضی الله عنه - (همان: ۱۰۹) هم چنین درباره بسیاری از حکام سنی مذهب مانند محمود بن سبکتگین که واژه رحمہ الله رابه کار برده است. چرا که محمود غازی محسوب می‌شده و مورد تأیید خلیفه وقت بوده است درحالی‌که یعقوب و عمرولیث با اینکه به‌عنوان چهره‌ای ملی یا سیستانی مورد احترام او بوده اند این مشروعیت سیاسی و اعتقادی را نداشتند از این رو به نظر می‌رسد به همین دلیل این واژه‌ها را برای آنها مورد استفاده قرار نداده است. این تناقض در مورد عیاران و جنبش حمزه آذرک نیز قابل مشاهده است. وی از حمزه بن عبدالله خارجی (آذرک) به نیکی یاد کرده و او را بزرگ می‌شمرد و می‌گوید: "حمزه بن عبدالله از نسل زو طهماسب بود و مردی بزرگ بود و شجاع." (همان: ۱۷۲) در ادامه حمیت، انصاف و ایمان او را بدینگونه می‌نویسد: "بر شهری که اندر آن چندین تکبیر و تهلیل بگویند شمشیر نباید کشید... و رسول فرستاد که من با عامه شهر حرب نخواهم کرد." (تاریخ سیستان: ۱۷۳)

حمزه در نظر نویسنده تاریخ سیستان، جوانمردی است مدافع مظلومان و حامی مردم که از حق آنان در برابر زیاده خواهی های دستگاه خلافت دفاع می‌کند. و به مردم در برابر ظلم عرب‌ها جسارت مقاومت و پایداری می‌دهد. او می‌گوید: "پس حمزه مردمان سواد سیستان را همه بخواند و بگفت یک درم خراج و مال بیش به سلطان مدهید چون شما را نگاه نتواند داشت و من از شما هیچ نخواهم و نستانم که من بر یک جای نخواهم نشست." (همان: ۱۷۴) از این قبیل گزارشهای جانبدارانه در باره حمزه و خوارج در جاهای مختلفی از کتاب نقل شده است. هم چنین وی درباره جنبش خارجی نخستین (خوارج نسل اول) نظر مساعدی دارد رهبران اولیه جنبش را باصفت‌هایی چون صنادید، بزرگان عرب، یاران مصطفی و... می‌ستاید (باسورث: ۲۰۷) به دلیل نقل این گونه روایات و اظهار نظرهاست که بهار، این نویسنده را از خوارج می‌داند.

نتیجه

غلبه دین اسلام به‌عنوان دین فاتحان و همه گیر شدن آن دست کم تا پایان قرن پنجم هجری در ایران از یکسو، و بیم سلطه عرب‌ها و حتی ترکان و ترکمانان و از دست رفتن ملیت و یا ضعف زبان و تآثر نیاوردن فارسی در برابر زبان فاتحان می‌توانسته در رویکرد سرزمینی و دینی نویسندگان این عصر مؤثر باشد. روند رو به افزایش زادبوم نگاری در این برهه از زمان و ظهور و پیدایش تفکرات شعوبیگری می‌تواند خود دلیلی بر این رویکرد باشد. نویسنده تاریخ سیستان نیز گرچه مانند شعوبیان تعصب ملیتی خود را آشکارا بروز نداده لیکن ترس و وحشت خودرانیز از اضمحلال زبان فارسی، از یاد رفتن اخلاقیات اصیل و کهن ایرانی در پی تسلط عرب‌ها و متعاقب آن ترکان و ترکمانان، نتوانسته کتمان کند و دغدغه اصلی تری برای او در برابر دین اسلام محسوب می‌شده است. گرایش اوبه نگارش تاریخ به زبان پارسی به‌عنوان زبان ملی خود نوعی بازگشت به حافظه و خاطره جمعی ایرانیان، محسوب می‌شود. وی به‌مثابه نویسنده‌ای سنی مذهب، خطری را از جانب سایر ادیان و یا حتی زرتشت احساس نمی‌کرده است اما ضعیف شدن ایرانیت در برابر عربیت را برنتابیده با به رخ کشیدن گوشه‌ای از تاریخ سرزمین شاهنشاهی ایران که آن را با ترسیم مرزها و سرحدات سیستان و پرداختن به تاریخ اساطیری و حماسی و توجه به جزئی ترین و حتی غیرواقعی‌ترین خلیقات مردم آن، به تصویر کشانده است. تمام تلاش نویسنده بر این مدار بود تا سیستان را به‌عنوان مرکز ایرانشهر و نه فقط یک واحد جغرافیایی به رخ هم عصران و اخلاف خود بکشانند ذکر گذشته تاریخی سیستان، وضعیت عمران و وسواس در ذکر نام شهرها و قصبات، وضعیت نقشه و جایگاه سیستان در تمدن ایرانشهری، اهمیت و جایگاه این منطقه برای پیامبران بازتآب گسترده احیاء هویت قومی و نگاه جانبدارانه مؤلف را در خلال عبارات برتابیده است.

در پاسخ به دومین سؤال مبنی بر رهیافت های هویت دینی نویسنده چنین نتیجه گرفته شد که باهمه پایبندی مؤلف به عنصر قومیت و ملیت، وی دیانت اسلامی را نتوانسته نادیده بگیرد و بالینکه برای به تصویر کشاندن هویت ملی ایرانی (که آن رادر قالب بازگو کردن تاریخ سیستان می‌یابد)، تعلق خاطر به دین زرتشت به‌عنوان دینی ایرانی با توجه به استفاده و از منبعی مانند بندهشن و داستانهای از آن سعی کرده به نوعی دین خود را نسبت به دین آباء و اجداد خویش ادا کند؛ و از سویی پایبندی خودش را به دین اسلام اعلام نماید. علاوه بر این چنین نتیجه گرفته شد که این کتاب با رویکرد جانبدارانه خود در این خصوص سعی کرده بایبان داستان‌های اساطیری، حماسی و ملی ایرانی و گره زدن آن با تاریخ و فرهنگ اسلامی، ضمن زنده نگه داشت روح ایرانی، پیوندی منطقی میان ارزش‌های فرهنگ باستانی

ایران و اعتقادات اسلامی برقرار نماید؛ و به نوعی درصدد بوده است صبغه عربی دین اسلام که باعث خود بزرگ بینی عرب‌ها بود را از آنان بگیرد و بین ایرانیان و اسلام بدون توجه و در نظر گرفتن عرب‌ها آشتی و وفاق ایجاد کند.

هم چنین با پرداختن به تاریخ پرفراز و نشیب دودمانی ایران چون صفاریان به‌عنوان نماد شاهنشاهی ایران که توانست به مدت طولانی سطوت دستگاه خلافت را از بین ببرد امتیازات آنان را به نمایش گذاشته و هویت ایرانی را در هویت اسلامی درهم آمیزد و شاکله‌ای جدید و هویتی نوین که هم اسلامی و هم ایرانی بود را شکل دهد؛ و در پایان می‌توان نتیجه گرفت که رویکرد جانبدارانه مؤلف تاریخ سیستان نسبت به سرزمین به‌مثابه وطن بیش از جانبداری دینی و یا مذهبی وی نمایان است و به نظر می‌رسد دین را نیز از دریچه واحد سرزمینی یا وطنی نگریسته است؛ و با توجه به کاربست واژگان از یکسو و نقل اخبار و چینش گزارش‌های گزینش شده از سوی دیگر، در سراسر کتاب علاقه و عشق به وطن مؤلف بیش از تعصب دینی یا مذهبی وی رخ نمایانده و بازتاب یافته است هر چند می‌توان ادعا کرد همه گیر شدن اسلام بلا منازع و در اقلیت قرار گرفتن مذاهب اسلامی دغدغه‌ای کمتر برای نویسنده ایجاد کرده و بیشترین دغدغه او تضعیف ملیت و حس ایرانیگری بوده است. یکی دیگر از مهم‌ترین ویژگی‌های مذهبی کتاب تاریخ سیستان این است که علی‌رغم اعتقاد نویسنده به اسلام و پیامبر و ابراز مکرر این اعتقادات از ابراز ارادت خود نسبت به پادشاهان ملی ایران و اساطیری چون رستم و اعتقادات و باورهای دینی زرتشتی نتوانسته صرف نظر کند؛ و اطلاعات ارزنده‌ای در این خصوص ارائه می‌دهد به طوری که تا قبل از این کتاب، این آگاهی وجود نداشت. نویسنده ضمن بر شمردن امتیازات سیستان، اگر داستانهایی از حضور برخی پیامبران در آنجا را نقل کرده است تأکیدش بیشتر بر عنصر سیستان به‌مثابه سرزمینی کهن و با ریشه بوده تا باور اعتقادی و مذهبی خویش. چنانکه گاه در ایده آل او این‌گونه متصور شده که این سیستان بوده که زمینه جذب پیامبران را فراهم نموده است.

منابع

- آقاگل‌زاده، فردوس، تحلیل گفتمان انتقادی، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، چاپ سوم ۱۳۹۴.
- اویسی، جواد، واکاوی تاریخ سیستان، زاهدان، انتشارات تفتان ۱۳۹۳.
- ابن فندق، ابوالحسن علی بن زید، تاریخ بیهقی، احمدبهمنیار، چاپ افست مروی.
- بارتولد، تاریخ‌ایراندرونیاقرونخستینسخنچاپدشانزدهم، تهران ۱۳۸۱.
- باسورث، کلینفوردادموند، تاریخغزنویان، حسنانوشه، امیرکبیر چاپینجم ۱۳۸۵.
- باسورث، ادموند کلیفورد، تاریخ سیستان از آمدن تا زیان تابراًمدن صفاریان، حسن انوشه، تهران، انتشارات امیرکبیر ۱۳۹۲.
- بلاذری احمد بن یحیی بن جابر، فتوح البلدان، محمد توکل، نشر نقره چاپ اول، ۱۳۲۷.
- بیهقی، خواجه ابوالفضل محمد بن حسین، تاریخ بیهقی، خلیل خطیب رهبر، انتشارات سعدی (سرای اخوان) چاپ اول ۱۳۶۸.
- تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعرا بهار، معین، تهران: چاپ سوم ۱۳۹۳.
- جعفری، یعقوب، خوارجدرتاریخ، دفترنشر فرهنگاسلامی، چاپ اول ۱۳۷۱.
- حموی، یاقوت، برگزیده مشترک یاقوت حموی، محمد پروین گنابادی، امیرکبیر تهران ۱۳۶۳.
- دهمدره، براتعلی، نگاهی به سبک تاریخ‌نگاری تاریخ سیستان، کتاب ماه تاریخ وجغرافیا شماره ۲۳، شهریور ۱۳۷۸.
- رخشانی، محمدتقی، جنبش حمزه آذرک، تفتان، زاهدان چاپ اول ۱۳۸۲.
- زرینکوب، عبدالحسین، تاریخ ایران بعد از اسلام، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸.
- سجادی، سعید و صادق عالم زاده، هادی، تاریخ‌نگاری در اسلام، سمت، تهران چاپ سیزدهم، ۱۳۹۳.
- سلیمانی، امیر قلی، بررسی عناصر دستور تاریخی در تاریخ سیستان، پایان‌نامه کارشناسی ارشد دانشگاه یزد، ۱۳۹۳.
- شهیدی، سید جعفر، شرح نهج‌البلاغه، انتشارات انقلاب اسلامی و آموزش، چاپ هجدهم ۱۳۷۹.
- صفا، ذبیح‌الله، حماسه‌سرایی در ایران، تهران، انتشارات فردوس ۱۳۹۶.
- صفوی، کوروش، معنی‌شناسی کاربردی، انتشارات همشهری، تهران، چاپ سوم ۱۳۹۴.
- طاووسی مسرور، سعید، مطالعه لایه‌ای تاریخ سیستان، مرکز مطالعات مجلس، ۱۳۹۳.
- قمی، حسن بن محمد بن حسن، تاریخ قم، حسن بن علی عبدالملک قمی، انتشارات توس: ۱۳۶۱.
- قنوت، عبدالرحیم، تاریخ‌نگاری محلی ایران در دوره اسلامی، قم پژوهشگاه حوزه و دانشگاه ۱۳۹۳
- مجدم، محمدحسین، سرزمین عیاران، گزیده تاریخ سیستان.

مقدسی، ابوعبدالله محمد بن احمد، احسن التقاسیم فی معرفه الاقالیم، علینقی منزوی، چاپ کاویان جهان ایران، تهران چاپ اول ۱۳۶۱.

مفتخری، حسین، خوارج در ایران، انتشارات باز، چاپ دوم تهران ۱۳۸۵.
 منتز، آدم، تمدن اسلامی در قرن چهارم هجری (رئسانس اسلامی)، علیرضا ذکاوتی فرگوزلو، چاپ پنجم، امیرکبیر ۱۳۹۳.

نرشخی، ابوبکر محمد بن جعفر، تاریخ بخارا، ابونصر احمد بن محمد قباوی، تهران، انتشارات توس ۱۳۶۳.
 وندایک، تئونای، ایدئولوژی و گفتمان، محسن نوبخت، انتشارات سیاهرود، چاپ اول ۱۳۹۴.
 یارمحمدی، لطف الله، تجزیه و تحلیل مقابله‌ای گفتمان شناختی، تهران، انتشارات هرمس ۱۳۹۵.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
 پرتال جامع علوم انسانی



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی